

شمع‌های فروزان تاریخ

تألیف:

عبدالله حیدری

عنوان کتاب:

شمع‌های فروزان تاریخ

تألیف:

عبدالله حیدری

موضوع:

مواعظ و حکمت‌ها

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

أ.....	فهرست مطالب
۱.....	تقدیم
۳.....	پیشگفتار
۵.....	ارزش شهادت
۸.....	حرام ابن ملحام <small>رحمته</small>
۱۰.....	بنان طنطاوی <small>رحمته</small>
۱۲.....	خبیب ابن عدی <small>رحمته</small>
۱۵.....	خواهری از شام
۱۷.....	عمیر ابن حمام <small>رحمته</small>
۱۹.....	خواهری از فلسطین
۲۲.....	ام حارثه <small>رحمته</small>
۲۳.....	نسیبه انصاری <small>رحمته</small>
۲۶.....	خنساء <small>رحمته</small>
۲۸.....	عاصم ابن ثابت <small>رحمته</small>
۳۰.....	عمیر ابن ابی وقاص <small>رحمته</small>

۳۲ ام‌خلاق ﷺ

۳۳ سربازی گم نام

تقدیم

این اثر ناچیز را به روح پاک برادر شهیدم مولوی عبدالوهاب خوافی تقدیم می‌دارم.

به امید آنکه خون پاکشان جوانان مظلوم و ستمدیده کشور را به مسؤلیت‌های اسلامی‌شان متوجه گرداند و خداوند این اثر ناچیز را در این راستا مثمر ثمر گردانیده و مورد پذیرش قرار دهد.
روحشان شاد، یادشان گرامی و راهشان پر رهرو باد.

عبدالله حیدری

بهار دهم شهریور ماه ۱۳۷۷ شمسی

پیشگفتار

الحمد لله وحده والصلاة على من لا نبي بعده.

و بعد: دیر زمانی بود که ملت ما از بلندترین قله‌های شامخ عزت و شرف به پست‌ترین گودال‌های ذلت و رسوایی تنازل کرده و راه تکامل و رسیدن آن را کاملاً از دست داده بود.

و هر چه می‌کوشید که چگونه باید آن مجد و بزرگی‌اش را در یابد و بار دیگر حاکمیت و برتری اسلام را بر بیگانگان ثابت کند باز هم خودش را عاجز می‌دانست، و نمی‌توانست که علتش را در یابد.

تا بالاخره چنین دریافت که علت همه این نابسامانی‌ها بنابر فرموده مری عالم بشریت و قهرمان نبرد آفرین میدان‌های جهاد و مبارزه (حضرت محمد ﷺ) دو چیز بوده است: «حب الدنيا و كراهية الموت» دنیا و لذت‌هایش عشق ورزیدن و از مرگ و مردن ترسیدن. پس تو ای مبارز هدفمند و آزادی‌خواه که بخاطر دفاع از مکتب مقدس و ارمان گرامی‌ات در راه جهاد و مبارزه قدم گذاشته‌ای، بیا و این درس را از پیشگامان تاریخ و سپهسالاران این قافله بیاموز و باور کن که رمز آزادی و نجات مستضعفین و مظلومین و رها کردن ملت‌های در بند اسارت از قید زنجیرهای طواغیت و مستبدین زمان و سرانجام حاصل کردن رضای الهی جز با خون حمزه‌ها، عمیرها و قربانی مادرانی چون نسیبه‌ها و خنساها و ام‌خلادها ممکن نیست.

تذکر:

رساله مذکور مفهوم آزاد یک سخنرانی‌ای از شیخ احمد قطان کویتی است که از نوارش پیاده و ترجمه شده است، و بنده با جدیت کامل به ارزش

این رساله کوچک سفارش می‌کنم.
به امید اینکه گامی در راه پیشبرد دعوت اسلامی برداشته باشیم و
خداوند آن را در میزان حسناتمان حساب کند. آمین

عبدالله حیدری

۱۵ آذرماه ۶۶

ارزش شهادت

إن الحمد لله، نحمده ونستعينه ونستغفره ونؤمن به ونتوكل عليه ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له ومن يضللله فلا هادي له ونشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، ونشهد أن محمداً عبده ورسوله. وبعد: فقد قال الحكيم في كتابه الكريم:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمُوتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَّا تَشْعُرُونَ﴾ [البقرة: ۱۵۴].

یعنی: ستایش ویژه پروردگار است پس او را سپاس می‌گوییم و از او استعانت می‌جوئیم و از او آموزش می‌طلبیم، و ایمان و توکل ما نیز بر اوست، و از شر نفس‌ها و اعمال بد خود به او پناه می‌جوئیم، کسی را که خدا هدایت کند قدرتی نیست که او را گمراه گرداند و کسی را که خدا گمراه کند قدرتی نیست که او را هدایت نماید، گواهی می‌دهیم بر اینکه کار ساز و مشکل‌گشایی جز خدای واحد و لاشریک نیست و گواهی می‌دهیم بر اینکه محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بنده و فرستاده اوست.

بعد از حمد و ثنا: خداوند بزرگ در قرآن کریم می‌فرماید:

«آنانیرا که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مگوئید زیرا آن‌ها زنده‌اند، اما شما از حقیقت زندگی آنان بی‌خبرید».

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «لِلشَّهِيدِ عِنْدَ اللَّهِ سِتُّ خِصَالٍ:

۱- يُعْفَرُ لَهُ فِي أَوَّلِ دَفْعَةٍ.

۲- وَيَرَى مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ.

۳- وَيَجَارُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ.

۴- وَيَأْمُنُ مِنَ الْفَرْعِ الْأَكْبَرِ.

۵- وَيُوضَعُ عَلَى رَأْسِهِ تَابُجُ الْوَقَارِ الْيَاقُوتَةُ مِنْهَا خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا.

۶- وَيُزَوَّجُ اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ زَوْجَةً مِنَ الْحُورِ الْعِينِ.

۷- وَيُدْشَّقُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَقَارِبِهِ». (رواه الترمذی و ابن ماجه)

«برای شهید در نزد پروردگارش شش نعمت و در روایتی دیگر آمده که هفت نعمت است:

اول: اینکه با اولین قطره خونی که از او بر زمین می‌چکد همه گناهانش بخشیده می‌شود.

دوم: جانی را که در جنت برایش درست کرده شده می‌بیند.

سوم: از عذاب قبر نجات می‌یابد.

چهارم: از دهشت روز حشر در امان می‌ماند.

پنجم: تاجی بر سرش گذاشته می‌شود که هر دانه یاقوت آن از تمام دنیا و نعمت‌ها و لذت‌هایش بهتر است.

ششم: هفتاد و دو تا از حوره‌های بزرگ چشم جنت به ازدواج او در آورده می‌شود.

هفتم: سفارش و شفاعتش در باره هفتاد نفر از خویشاوندانش (البته خویشاوندان مسلمانش) پذیرفته می‌شود.

پس شهادت در راه خدا ﷺ آخرین آروزی ماست، و این همان عملی است که پاداش آن هرگز قطع نخواهد شد.

از خداوند یکتا آرزومندیم که ما را از نعمت شهادت محروم نگرداند.

خداوند ﷻ از آغاز تاریخ تا به امروز نابغه‌ها و نمونه‌هایی برای نهضت‌های اسلامی و دعوتگران راه خدا برانگیخته است، این نمونه‌ها شیر مردان و شیر زنانی هستند که از دادن هیچگونه قربانی در راه خدا ﷻ دریغ نکرده‌اند. ثبات و استقامت مداومشان در مقابل دژخیمان و جهانخواران تاریخ این واقیعت را بخوبی روشن می‌کند.

آن‌ها مقاومت و پایمردی کردند تا به همهٔ جهانیان بفهمانند که یگانه مکتبی که ارزش دارد تا برای حاکمیتش در زمین قربانی و خون داده شود، همانا مکتب اسلام است که از سوی خداوند قانون‌گذار، سازماندهی می‌شود، نه مکتب‌های ساخته شده دست بشر، حال با هم بسراغ یکی از این نابغه‌ها می‌رویم تا ببینیم که ارزشمندی اسلام را چگونه بررسی می‌کند و تا چه حد برای قربانی داده آماده می‌شود.

حرام ابن ملحام رضی اللہ عنہ

هنگامی که کفار حرام بن ملحام رضی اللہ عنہ را محاصره می‌کنند، یکی از ایشان بسویش میدود و با سر نیزه‌ای که بدست دارد چنان بفرقش می‌کوبد که خون از آن فواره می‌کند، حرام که خورش را به چشم سر مشاهده می‌کند دستش را بخون رنگین کرده و بصورتش می‌مالد و در حالی که سرش را بسوی آسمان بلند کرده می‌گوید: «فُزْتُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ» به پروردگار کعبه قسم که کامیاب شدم، کافری که او را زخمی کرده بود با تعجب می‌گوید: عجیب است من که جز این ندیدم که با نیزه بر سرش کوبیدم آیا این هم کامیابی است؟.

آری کامیابی است، این هم کامیابی است. پس از مدتی که شخص کافر مسلمان می‌شود و با خواندن قرآن و احادیث پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم تعالیم نجات بخش اسلام را می‌آموزد و معنای شهادت و زخمی شدن در راه خدا را درک می‌کند و بدرجات عالی بهشت جاویدان متیقن می‌شود اعلان می‌کند که:

«ألا إنها الفوز المبين وصدق الرجل يوم أن قال: فزت بها ورب الكعبة».

ای مردم، آگاه باشید که براستی شهادت و جراحت در راه خدا کامیابی آشکار است و راست می‌گفت آن شیر مرد قهرمان، روزی که به خون غلطید و ندا می‌کرد که «فزت بها ورب الكعبة» قسم به پروردگار کعبه که رستگار شدم. آری، این نوع جدیدی از رستگاری است مردم به مال دنیا خوشحال می‌شوند، به لذتها و نعمت‌های دنیا خوشحال می‌شوند، این نابغه‌های تاریخ و عاشقان راه خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم بفضل و رحمت خدا جل جلالہ خوشحال می‌شوند، به کشته

شدن در راه خدا ﷻ خوشحال می‌شوند، و این را رستگاری دائمی و ابدی می‌دانند.

بنان طنطاوی رحمۃ اللہ علیہ

باز نگاهی دیگر بتاريخ پر افتخار اسلام بیفکنیم، چنانکه مثالی برای برادران بیان کردیم مثالی نیز برای خواهران بیاوریم، خواهر مجاهد ما بنان طنطاوی با همسرش استاد عصام عطار بخاطر مسلمانی و عقیده سلیم‌شان از خانه وکاشانه خود تبعید شدند. تبعید بسرزمین غرب، تبعید بسرزمین آن دشمنان دیرینه اسلام و مسلمین، یعنی به آلمان، اما شیاطین کفر و الحاد به تبعید اکتفا نمی‌کنند و می‌آیند و آن مجاهد راه خدا را ناجوانمردانه بقتل می‌رسانند و گمان می‌کنند که کشتن یک دعوت‌گر سقوط و زوال دعوت است، غافل از اینکه کشتن هر دعوت‌گر تحول جدیدی در مسیر دعوت اسلامی بوجود می‌آورد و کشتن یک مجاهد جز زندگی دایمی چیز دیگری نیست، و کلمات و جملاتی را که شهید با خودش نوشته است در دل‌های پیروان و همسنگران‌ش نقش می‌بندد.

بنان هنگامی که شوهرش برای کار از خانه بیرون می‌رود کوردلان کفر و الحاد در حالی که سلاح بردوش دارند درب حیاطش را می‌کوبند بنان از پشت در صدا می‌کند که کیست؟ جواب میدهند ما مأمورین تلفنیم آمده‌ایم تلفون خانه شما را درست کنیم بنان با عجله به خانه می‌رود و بر می‌گردد و می‌گوید که تلفن ما درست است احتیاج به ترمیم ندارد، بهر حال در را بروی‌شان باز نمی‌کند با وحشیگری تمام همسایه‌اش را با تهدید سلاح از خانه بیرون کرده و مجبورش می‌کنند تا درب منزل بنان را به اسم خودش برای‌شان باز کند و خودش پشت دیوار پنهان می‌شوند.

زن همسایه‌اش در را می‌کوبد بنان از پشت در می‌پرسد: کیست؟.

همین که در باز میشود وحشی صفتان جنگلی بداخل حمله می‌برند و بنان را زیر شلیک تیر میگیرند.

بچه‌های مظلومش که مادر را بخون افتاده می‌دیدند. بدورش جیغ و داد می‌کشیدند.

شوهرش از کار بر می‌گردد و چون می‌بیند که همسرش بدست جلادان وحشی و درنده مزدور به چنین حالتی گرفتار شده، کوچکترین تاثیری هم برایش رخ نمیدهد، و به حساب تحصیل رضای خدا می‌گذارد.

آری! بنان خانه زندگی‌اش را ترک گفته و هجرت کرده بود چون آگاهانه در راه دعوت قدم گذاشته بود تلخی‌های راه دعوت خسته‌اش نمی‌کرد.

برای همین است که تکالیف دختر، و شوهر تکالیف همسرش را در راه خدا حساب می‌کند، بیاد دارم روزی را که پدرش چون کوه استواری که هرگز تکان نمی‌خورد ایستاده بود و سخن میگفت چه سخنان تابناک و حماسه آوری، سخنانش را چنین آغاز کرد:

دخترم را به پیشگاه پروردگارم تقدیم کردم و تا زمانیکه دین و دعوتم بسلامتی پیش رود تحمل هر مصیبتی برایم سهل است و تازمانی که رنج‌ها و تکالیفم بخاطر اسلام و قرآن باشد از هیچگونه درد و رنجی باک ندارم.

خبیب ابن عدی رضی الله عنه

نگاهی دیگر به قرن اول، به خبیب ابن عدی رضی الله عنه آن معلم اسلام و صحابه قهرمان هنگامی که برای تعلیم قرآن و تربیت اسلامی از خانه‌اش بیرون می‌رود تا بمردم درس عقیده و قرآن بیاموزد کفار او را اسیر گرفته و برای اعدام به مکه می‌برند، مردم مکه برای تماشا در صحنه شهادتش جمع می‌شوند.

این ستمگران با کینه و حسدی که از جنگ بدر با مسلمانان داشتند حتی زنان و کودکان را هم جمع کرده بودند، همه باهم آماده بودند تا هر کدام تکه گوشتی از جنازه‌اش گرفته و بیماری کینه و حسد شانرا با آن معالجه کنند.

آری! جلادان و ستمگران کافر دایم چنین‌اند و تا قلب مؤمنان را با شمشیر و نیزه‌شان پاره پاره نکنند هرگز خشم و غضب‌شان فرو نمی‌نشیند، و سپس چوبه دار را نصب کردند بنا به تقاضایی که کرده بود اجازه دادند تا دو رکعت نماز بخواند با اطمینان کامل دو رکعت نماز ادا کرد و رو به آن‌ها کرد و گفت: قسم بخدا اگر خوف این نمی‌بود که شما مرا متهم به ترس از مرگ کنید نمازم را طولانی‌تر می‌گرفتم.

با ختم این گفته به چوبه دار بالایش کردند.

حال ببین که مکر و نیرنگ کافران ستمگر تا به کجا ادامه دارد:

می‌گویند: آیا راضی هستی که محمد صلی الله علیه و آله بجای تو به دار آویخته شود و تو سالم پیش خانواده و فرزندان برگردی؟ بشنو که این فرزند تربیت یافته

در دامن اسلام چگونه جواب می‌دهد: «بخدا قسم هرگز راضی نیستم که حتی خاری هم به پای پیامبر ﷺ بخلد و من سالم بخانه‌ام برگردم. هرگز». و دعا کرد که خدایا، این دشمنان دینت را سرنگون کن، همه از ترس این که مبادا عذابی نازل شود به زمین افتادند اما وقتی که دیدند عذاب نازل نشد خداوند آن‌ها را مهلت داد بار دیگر با چاقوها و نیزه‌هایشان به آن حمله بردند و گوشتش را بریدن گرفتند خون ریختن گرفت، و او فریاد می‌کشید، فریادی که به گوش هر سنگ و چوبی طنین افکنده بود فریادش را همین جملات تشکیل می‌داد:

لست أبالي حين أقتل مسلماً علی أي جنب كان في الله مصرعي
وذلك في ذات الإله وإن يشأ يبارك علی أوصال شلو ممزعي

باک ندارم از مردن ما دامی که مسلمان کشته می‌شوم. و چون در راه خدا هستم بهر پهلوئی که باشم باک نیست، و همه این کارها بقدرت خداست، اگر بخواهد برکت می‌اندازد بر بندهای گوشت ریزه ریزه‌ام. و خوش بختانه دعای خیب قبول شد و نامش تا روز قیامت در تاریخ در ردیف قربانیان راه خدا ثبت گردید.

آری! خیب ابن عدی خود به تنهایی یک امت بود و خود پیشوایی شد برای همه داعیان راه خدا ﷺ تا امروز، که هر کدام از پیروانش را به پای دار برده می‌شود خنده کنان از مرگ اسقبال می‌کند و رمز پیروزی خیب را بر زبان دارد که «لست أبالي حين أقتل مسلماً علی أي جنب كان في الله مصرعي» مرگش زندگی بود و زندگی‌اش برای دعوت.

بله! این دعوت خدا است، و دعوت خدا به مردن یک دعوتگر نمی‌میرد، و به فلج شدن یک داعی فلج نمی‌شود، داعی می‌رود ولی دعوت باقی می‌ماند. پیامبر ﷺ می‌میرد و دعوت باقی می‌ماند.

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ
 انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا
 وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾﴾ [آل عمران: ۱۴۴].

«و محمد ﷺ فرستاده‌ای بیش نیست، و پیامبرانی پیش از او نیز گذشتند، آیا
 اگر پیامبر بمیرد یا کشته شود شما از دین تان بر می‌گردید و اگر کسی برگردد
 بخدا هیچ ضرری نمی‌رساند و بزودی خداوند پاداش خواهد داد سپاسگزاران را».

خواهری از شام

به قرن بیستم نظری می‌اندازیم، این بار از خواهری سخن می‌گوئیم، خواهری از شام، هنگامی که مزدوران جلاد بخانه‌اش هجوم می‌آورند و بر او آتش می‌گشایند و شوهر و پدر و برادرش را به گلوله می‌بندند سلاح شوهرش را می‌گیرد و بسوی دشمنان خدا آتش می‌گشاید دو تا را هلاک می‌کند و سومی راه فرار در پیش می‌گیرد.

همسایه‌اش او را به بیمارستان می‌رساند تا که از خون ریزی شدیدش جلوگیری نماید پلیسان جلاد با نوکران جاسوس‌شان جایش را در بیمارستان پیدا می‌کنند. او در حالی که برای معالجه بر تخت خوابیده است محاصره‌اش می‌کنند دکتر و پرستار را از او دور می‌کنند سپس جلاد بزرگ‌شان پیش می‌آید چاقو را از جیبش بیرون آورده و شکم او را پاره می‌کند در حالی که با چشمان مظلومانه‌اش خیره مین‌گرد جنینش را روی دستانش می‌بیند او اشتباه نکرده است، جگر گوشه خودش را می‌بیند که با زور کارد از شکمش بیرون کرده‌اند، والآن پیش چشمش، دست و پا می‌زند. با بی‌رحمی کامل جنینش را به زباله دان می‌اندازند در حالی که همه با هم می‌خندیدند جلاد بزرگ‌شان گفت: این از فرزندان اخوان الشیاطین است، اگر بزرگ شود ما را خواهد کشت بهتر است که الآن نا بود شود. شیر زن این همه جنایت و بی‌رحمی را تحمل کرد حال اینکه ممکن بود همان گونه که بیشتر سردمداران و قدرت‌مندان مسلمان با وجود ارتش و نیروی خود با دشمنان شرق و غرب سازش کردند، سازش کند اما صبر و تحمل کرد، صبر کرد تا روز قیامت با شکم پاره و فرزند ناقصش خدا را ملاقات کند تا پروردگارش درجات بلند و نعمت‌های بیکران‌ش را به او ارزانی فرماید و قبل

از آن خداوند ندایش می‌کند که ای قربانی راه من، مطمئن باش که کامیابی و پیروزی در لوح محفوظ ثبت شده است اگر چه بعد از مدت زمانی باشد، و الآن پیروزی نزدیک است، روزیکه اسرار دل‌ها آشکار شود و روزیکه مجرمان را با روهایشان بطرف دوزخ کشیده شود هیچ ناصر و مددگاری نخواهد بود که آن‌ها را از عذاب خدا نجات دهد.

خواهران و برادرانم! مسلم است که قربانی دادن در راه خدا مهم است و هر دعوت و هر انقلابی که بدون قربانی باشد سست و بی‌ارزش است، و هرگز به پیروزی نخواهد رسید.

عمیر ابن حمام رضی الله عنه

کمی به عقب بر می گردیم، به قرن اول نگاهی به خیر القرون می افکنیم، بهترین قرن ها، عمیر بن حمام در غزوه بدر، پیامبر می گوید: کسی که امروز با مشرکان بجنگد. در حالی که جنگ با کافر را ثواب بداند و در مقابلش صبر کند سپس کشته شود خداوند ﷻ در جنت داخلش می کند، بشتابید به سوی جنتی که پهنای آن چون پهنای آسمان و زمین است. عمیر با تعجب می گوید: به به! ای پیامبر، آیا اگر من هم با مشرکان بجنگم و کشته شوم پروردگارم مرا در جنت داخل می کند؟.

پیامبر ﷺ فرمود: بله، تو هم اگر با دشمنان خدا بجنگی و کشته شوی خداوند ترا در جنت داخل می کند. عمیر چند دانه خرمایی که بدست دارد می اندازد و می گوید: اگر صبر کنم تا ترا بخورم دیر خواهد شد سپس شمشیرش را میکشد و شتابان بسوی دشمن می رود زمزمه کنان خود را بدشمن می رساند. قبل از آنکه در صف جنگ داخل شود این جملات را از خود بیادگار می گذارد.

رکظاً إلى الله بغير زاد إلا التقى و طلب المعاد
والصبر في الله على الجهاد و كل زاد عرضة للنفاد

غیر التقی والبر والرشاد

هر کوچ کردنی بسوی خدا بدون توشه تلقی می شود، مگر صاحب تقوی و طالب آخرت و صبر کننده بر جهاد در راه خدا. و هر توشه ای نابود شونده و فاسد است مگر تقوی و نیکی و ارشاد کردن مردم بکارهای خیر.

و سپس در صف داخل می‌شود و با شمشیر برهنه‌اش گردن‌های زیادی را قلم می‌کند و در نتیجه جامهٔ سرخ شهادت را می‌پوشد. او شهید می‌شود و به آرزویش نایل می‌گردد، آرزویی که خوردن یک خرما برای رسیدن به آن او را رنج می‌داد. خوردن یکدانه خرما خیلی برایش زمانی طولانی تلقی می‌شد. اما نفس‌های ظالم ما چه آرزوهای خامی را بما نوید می‌دهد چگونه ما را اسیر قید و بندگی می‌سازد و چه رتبه‌ها و منصب‌هایی را به ما وعده می‌دهد. بله، نفس اماره انسان را خاموش نمی‌گذارد، آنقدر آرزوهای خامش را رنگ و زینت می‌دهد که انسان را در وجود خودش مغرور می‌سازد، غرور و تکبرش بجایی می‌رسد که در نتیجه او را از بزرگترین اهداف زندگی‌اش باز می‌دارد، قیامت را که در حقیقت تحقیرکننده همه آرزوهای دنیایی است از یاد می‌برد و سر انجام طوفان اجل به سراغش می‌رسد و بدون اینکه توشه‌ای در بغل داشته باشد او را به گودال عمیق و ترس‌ناک، وسلول تنگ و تاریک قبر بدست مأمورین الهی می‌سپارد، جایی که هیچ چیزی جز اعمال صالح، سازگار وجود انسان نخواهد بود و جز اعمال نیک هر چیز دیگر، دشمن بی‌چون و چرای انسان خواهد گردید.

خواه‌ری از فلسطین

به گوشهٔ دیگری از تاریخ نظری بیفکنیم، به همین قرن، قرن بیستمی که ما در آن زندگی می‌کنیم، این بار از خواه‌ری سخن می‌گوئیم، خواه‌ری فلسطینی، خواه‌ری که نمونه‌ای برای خواه‌ران دعوت‌گرش قرار گرفته است، فراموش نکنید از همان فلسطینی سخن می‌گوئیم که چهل سال است در زیر اشغال صهیونیست جهان‌خوار بسر می‌برد، ملتش دوباره بخون سیل آسای خود غرق می‌شود، یک بار بدست مسلمین ظالم و ستمگر، و بار دیگر بدست نوکران استعمار، یعنی همان مسیحیان ترسو، یهودیان کینه‌جویی که دشمنی دیرینه‌شان با اسلام و مسلمین توأم با کینه و حسدشان نمایانگر بی‌رحمی و استبدادشان در طول تاریخ است.

آری! قربانی‌ها ادامه دارد، خون‌ها فواره می‌کند، به عفت‌ها تجاوز میشود، آبروها ریخته می‌شود، و سرزمین‌های مقدس اشغال می‌گردد، اما مردانی که بتوانند در مقابل این همه ظلم و جنایت بپا خیزند کمتر دیده می‌شوند.

مردانی که بتوانند با مشت‌های آهنین‌شان بر دهان این نامرادن دوران بکوبند و آنان را به زباله‌دان تاریخ سرنگون کنند، کم دیده می‌شوند، مردانی که باید برای انتقام خون پاک شهدا، و برای تسلی بخشیدن به آن دل‌های پاره پاره مجروحین و کودکان، و برای مرهم گذاشتن به زخم‌های آن پدران و مادران داغ‌دیده، حرکت کنند و ریشهٔ ظلم و بی‌عدالتی را از بیخ و بن بر کنند در خواب غفلت فرو رفته‌اند!!

ای مردان خانه نشین و زیبا پرست! تاریخ نیاکان تان را بیاد آورید که چه کردند و چگونه نام‌شان در سرلوحه تاریخ به ثبت رسید. آن‌ها ننگ می‌پنداشتند که در زیر سلطه اجانب زندگی کنند. و عیب می‌دانستند که

فرمانروایشان کافر و ظالم باشد و به شعائر و مقدسات اسلامی‌شان توهین شود، این زندگی را پست‌ترین زندگی در حیات بشر تلقی می‌کردند، که جیره‌خوران و نوکران زور و تزویر با هر اسم و رسمی بر آن‌ها حکمرانی کنند و به دین و ناموس‌شان تجاوز نمایند. آری! از خواهر فلسطینی سخن می‌گفتیم، یهود او را به اسارت گرفته و به زندان انداختند. دو ماهش در زندان سپری شد، در این دو ماه سخت‌ترین اعمال شاقه را بر او تحمیل کردند، همه را مردانه‌وار تحمل کرد. سگ‌های درنده زندان چیزی جز سازش از او نمی‌خواستند، ولی سازش نکرد در حالی که می‌توانست چون مردان بی‌غیرت، تن به سازش دهد، مردانی که در حقیقت مرد گفتن به آن‌ها توهین به مردانگی است. زیرا که از مردانگی چیزی جز قیافه به ارث نبرده‌اند. به هر حال صبر کرد. در طول این دوماه سخت‌ترین شکنجه‌ها و عذاب‌ها را تحمل کرد، سپس روحش بسوی پروردگارش پرواز کرد تا مژده جنت را استقبال کند، فاجعه المناکش که در حقیقت مژده پیروزی برایش بود همین امروز در روزنامه‌ها منتشر شد. او نمونه بود، نمونه ای برای همه مردانی که در انتظار چنین روزی نشسته‌اند، و درس عبرت برای زن‌ها، زن‌هایی که خود را چون کالای بی‌ارزشی دانستند که از یک دست بدست دیگر منتقل شود، حال آنکه ارزش زن در اسلام بالاتر از آن است که کمونیست‌های بی‌وجدان خیال کرده بودند. آری، او به تنهایی عظمت و شوکت اسلام را در مقابل یهودیان کینه‌توز و ستمگر نمایان ساخت، بهر حال یک زن، زنی که در حقیقت، خدا چنین زن‌ها را جزو مردان بشمار می‌آورد. ارزش این زن در اسلام و در نزد خدا ﷻ بالاتر از صدها مرد بی‌غیرت و بی‌وجدان است؛ خواهر فلسطینی چون کوهی استوار، موجی خروشان و طوفانی لایتناهی، در برابر خائنان تاریخ بپا ایستاد، طاقت و جرأتی که از ایمان سرشارش سرچشمه می‌گرفت، طاقتی که مستبدان زمان را به حیرت

انداخت، و لشکر کفر الحادشان، در برابر این نیروی ایمانی بزانو در آمد تا که آخر چاره‌ای جز شهید کردنش نیافتند و بلکه همه خواهرانی که در زندان‌های مصر، سوریه، فلسطین، لبنان و دیگر کشورهای به ظاهر اسلامی بسر می‌برند آخرین ترحمی که به آن‌ها میشود این است که عرصه زندگی را به آن‌ها تنگ می‌گیرند فرزندان‌شان را از مدارس اخراج می‌کنند، شوهران‌شان را یا به زندان می‌اندازند و یا تبعید می‌کنند.

ام حارثه رضی الله عنها

باز هم به عقب بر می‌گردیم، به قرن اول: با کی، با ام حارثه، فرزندش شهید شد خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: ای پیامبر خدا، تو میدانی که فرزندم حارثه را چقدر دوست می‌دارم اگر دوزخی است مرا خبر ده تا برایش گریه کنم، اگر جنتی است باز هم می‌خواهم بدانم فرمود: ای مادر حارثه! در جنت است، اما این یک جنت نیست بلکه جنت‌های بیشمار است، و فرزندت حارثه به جنت الفردوس رسیده است. با شنیدن این مژده، تکبیر گویان حالت افسرده‌اش به سرور مبدل گشت و دانست که حارثه عروسی دارد، عروسی‌ای که حورهای جنتی به خلوتگاهش برده می‌شود، و دیگر متیقن شد که آتش شعله‌ور دوزخ به او نخواهد رسید و از خوشحالی چنان بخود می‌بالید که در پوست نمی‌گنجید. این است زندگی شهداء و وارثین‌شان، و این است ایمان مادری چون مادر حارثه که فرزندش را قربانی راه خدا کرده است.

نسیبه انصاری رحمته الله علیها

نگاهی دیگر بگذشته، به تاریخ نسیبه، نسیبه انصاری، فرزندش با مسیلمه کذاب دچار میشود، مسلمیه از او می پرسد که آیا به پیامبری ام ایمان داری؟ طبعاً جواب منفی است. سپس می پرسد: آیا به پیامبری محمد ایمان داری؟ می گوید: (صلی الله علیه و سلم). دست و پایش را قطع می کند خون از چهار طرفش جاری می شود! باز می پرسد: آیا به پیامبری ام ایمان داری می گوید: نمی شنوم، می پرسد: به پیامبری محمد ایمان داری می گوید: (صلی الله علیه و سلم)، این پیامبر دروغین دو چشمش را بیرون می آورد، زبانش را از بیخ می برد و جسمش را در آتش می اندازد.

بشنو، بشنو ای دعوتگر، ای مبارز راه قرآن، ای آمر به معروف و ای ناهی از منکر، ای جوانی که مبارزهات ادامه دارد، با خبر باش که دعوت مشکل است، راه دعوت راه صعب العبوری است که از آن به آسانی نتوان عبور کرد. دعوتگران در طول تاریخ به مشکلاتی دشوارتر ازین رو برو شده اند حتی اینکه صمیمی ترین دوستان و مخلصان شان که پدر و مادر باشد سدی بس عظیم در راه دعوت واقع شده اند، بهر حال مادر حبیب با دو فرزند دیگرش عبدالله و وحشی انتقام حبیب را از مسیلمه کذاب می گیرد، هنگامی که او را محاصره می کنند نسیبه مادر حبیب، نسیبه مادر همه مبارزان تاریخ، چنان ضربه محکمی بر تنش حواله می کند که تکه گوشتش چون پرنده تیزبال از جلو چشمانش به هوا پرواز می کند، عبدالله پیش می آید و ضربه دیگری به گردنش حواله می کند، و آخرین ضربه را وحشی با نیزه اش بر سینه او می کوبد، چنان می کوبد که بر دیوار می چسبد، این همان نیزه ای است که قبل از مسلمان شدنش با آن سید الشهداء را به شهادت رسانده، و چنانکه

خودش می‌گفت: با این نیزه بهترین مردم را کشته بودم و الآن با همین نیزه بدترین مردم را کشتم، این نیکی‌ام در مقابل آن بدی‌ای که کرده بودم، حمزه رضی الله عنه سردار شهداء، عموی پیامبر، شهیدی که پیامبر صلی الله علیه و آله چندین بار بر آن جنازه می‌خواند. اما فراموش نکنید که اسلام یگانه مکتب انسان‌ساز جهان بشریت است که معلم آن قاتل عمویش را بخاطر اینکه در مکتبش داخل می‌شود می‌بخشد. ببینید که سیاست اسلام، عدالت اجتماعی، حلم و برد باری، عفو و درگذری اخلاق اسلامی را چگونه بما می‌آموزد، بهر صورت، نسیبه بنت کعب انصاری، همین نسیبه مادر حبیب است که در زمان خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه هنگامی که جنگ با مرتدین شروع شده بود خدمت ابوبکر رسید و گفت: ترا بخدا سوگند مرا از جهاد در راه خدا باز مدار، ابوبکر رضی الله عنه گفت: شیر زنانی، چون تو هرگز باز داشته نمی‌شوند، و این همان مادری بود که پیامبر صلی الله علیه و آله به او وعده داده بود که در جنت با او خواهد بود، این امتیاز را زمانی گرفت که با پیامبر صلی الله علیه و آله در یک سنگر می‌جنگید، و از هر طرف از پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع میکرد، خود پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: نسیبه طوری در چهار طرفم می‌جنگید که فکر می‌کردم غیر از او کسی دیگر در میدان جنگ وجود ندارد، همان نسیبه‌ای که در یکی از جنگ‌ها به فرماندهی خالد ابن ولید رضی الله عنه شرکت کرد، هنگامی که دست راستش قطع می‌شود به چادرش می‌پیچاند، وقتی زن‌ها از او می‌پرسند که دستت کجاست؟ خجالت میکشد دستش را نشان دهد مبدا اینکه ریا شود، خبر به حضرت عمر رضی الله عنه میرسد. عمر رضی الله عنه مردم را جمع می‌کند و سخنرانی‌اش را به همین موضوع تخصیص می‌دهد و خطاب به زن‌ها می‌گوید: آیا شما زنی را مسخره می‌کنید که دستش پیش از خودش به جنت رفته است، وقتی که این سخن را می‌شنود مزده پیروزی را بر خود تبریک می‌گوید. ای کاش امروز هم خواهران و

برادران ما چنین بودند و درس اخلاص و ایمان، و عشق به جهاد، را از این مادر ارجمند می‌آموختند، اگر این کافی نیست آموزگار دیگری هم انتخاب کنیم.

خِساءٌ ﷺ

خِساء! ای خواهرم! بیا و مردم را درس ایمان بیاموز. درس اخلاق و جهاد بیاموز، و حکایت کن که چگونه چهار فرزندت را با عشق سرشار به جهاد به پیشگاه پروردگارت تقدیم کردی، حکایت کن یا اجازه بده تا حکایت کنم، آن صبح دم که ندای جهاد در گوش‌ها طنین افکنده بود و میدان جنگ در انتظار قربانیان مکتب پیامبر ﷺ چشم گشوده بود، خِساء هر چهار فرزندش را بدورش می‌نشاند و می‌گوید: فرزندانم، بخدا سوگند که هرگز به پدرت خیانت نکرده‌ام، مطمئن باشید که همه‌تان فرزند پاک مادر هستید. فرزندانم! مبادا از میدان جنگ فرار نموده و دشمنان‌تان را علیه خود تشویق کنید؟ ای فرزندانم! بشتابید بسوی جنت، جنتی که خدا برای‌تان وعده داده است، و کوشش کنید که در میدان جنگ جاهای مشکل‌تر را بگیرید، فرزندان حلال‌زاده باشیندن درس مادر از جا می‌پرند و عمیروار بسوی میدان جنگ می‌شتابند و هر کدام کوشش می‌کند تا شهادت را زودتر از دیگر استقبال کند خلاصه اینکه معرکه به پایان می‌رسد، لشکر اسلام پیروز می‌شود، کفر با شکست ناهنجاری رو برو می‌شود، لشکریان اسلام با اطمینان کامل بسوی مدینه سرا زیر می‌شوند، زن‌ها در انتظار شوهران، و مادرها در انتظار فرزندان‌شان نشسته‌اند، خِساء نیز در همین انتظار بود تا گذارش قهرمانی‌های فرزندان‌ش را دریابد، که ناگهان فرماندهان لشکر، و لشکریان مسلمان، حتی عده ای مجروح که با خونشان رنگین هستند همه با هم به استقبال خِساء می‌شتابند تا مزده شهادت چهار فرزندش را به او تقدیم کنند. یکی پیش آمد و گفت: مادرم! شهادت چهار

فرزندت را بتو تبریک می‌گویم، خنساء دست بسوی آسمان بلند می‌کند و می‌گوید: سپاس بی‌پایان ذاتی را که با شهادت چهار فرزندم مرا شرافت بخشید، پروردگارا! از تو می‌خواهم که مرا با چهار فرزندم در بهشت جاویدانت یکجا کنی ولی یک قطره اشک هم از چشمش پائین نیامد. در صورتی که وقتی برادرش صخر در حالت کفر کشته شد نه تنها در جاهلیت بلکه زمانی که به اسلام هم مشرف شده بود برایش گریه میکرد، کسی از او پرسید که چرا برای برادر کافر گریه می‌کنی حال اینکه میدانی او کافر است و جایش دوزخ است؟ گفت: چون کافر است برایش گریه می‌کنم و تأسف می‌خورم! اگر مسلمان می‌بود گریه نمی‌کردم زیرا می‌دانستم که خداوند جایش را در بهترین طبقات جنت مشخص کرده است.

آری، خنساء در سایه قرآن زندگی می‌کرد و آیاتش را خوانده بود که خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿۵۸﴾﴾

[یونس: ۵۸]. «بگو: (ای پیامبر، مسلمان‌ها) باید بفضل و رحمت خداوند خوشحال باشند زیرا فضل و رحمت او بهتر است از آنچه آن‌ها جمع می‌کنند». چه مال و منال باشد، چه رتبه و شهرت باشد، چه قدرت و لشکر، و چه بهترین نعمت‌های دنیا باشد، رحمت خداوند از همه آن‌ها بهتر است، زیرا که دنیا به اندازه بال‌پشه‌ای هم در نزد خداوند ارزش ندارد.

عاصم ابن ثابت رضی الله عنه

باز هم جوانمرد و مبارز دیگری را ببینید که چگونه با قلبی سرشار از ایمان، به جهاد و مبارزه می‌پردازد، و عهده‌ای که با خدا می‌کند خداوند وعده‌اش را بر او صادق می‌گرداند، او عاصم ابن ثابت است، هنگامی که می‌شنود (سلافه) آن زن کینه‌جوئی که عاصم شوهر و برادر او را در جنگ بدر کشته بود قسم یاد کرده که در کاسه سرش شراب بنوشد می‌ایستد و دعا می‌کند:

ای ذاتی که اله و کارسازی جز تو نیست، تو را بذات خودت سوگند که بعد از شهادتم کفار به جسد دست نرسانند، و چنین شد. هنگامی که با خیب رضی الله عنه بعد از قهرمانی‌های دل‌انگیزی در محاصره قرار می‌گیرد، و بالاخره بر اثر ضربه‌ای که به او می‌رسد بزمین می‌افتد و شهید می‌شود. وقتی که سلافه این خبر را می‌شنود اعلان می‌کند که هرکس سر عاصم را برایم بیاورد. به اندازه وزنش برای او طلا خواهیم داد، مردم شتابان به آن سو می‌دویدند و هر کس به نحوی می‌کوشید، کسانی که زودتر رسیدند و می‌خواستند سر عاصم را ببرند دیدند که ناگهان لشکر زنبوران به آنها حمله‌ور شد وقتی که خود را عاجز دیدند تصمیم گرفتند تا شب هنگام وقتی که زنبوران بخانه‌هایشان بر می‌گردند کارشانرا شروع کنند تا مغرب انتظار کشیدند لشکر خدا مسؤلیتش بیابان رسید، بله! زنبورها نیز لشکر خدایند و او برای نصرت دینش طوری که از پرندگان ابابیل کار گرفت همچنین می‌تواند برای وفا به وعده خود، و حفاظت عاصم، از زنبورها نیز استفاده کند همانگونه که پیامبرش را با عنکبوت و کبوتر نصرت داد، می‌تواند با سیل

خروشان نیز جسد بندهٔ صادقش را حفاظت کند و در جای امنی به خاک سپارد.

﴿وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [الفتح: ۷]. «و تمام لشکرهای آسمان و زمین در اختیار خداست». ﴿وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ﴾ [المدثر: ۳۱]. «و کسی جز پروردگارت تعداد لشکرهای او را نمی‌داند».

به هر حال، زنبورها مأموریت‌شان به پایان رسید، و بخانه‌های‌شان برگشتند ناگهان صدای فش فش سیل، دشمنان را به هراس انداخت، صدائی که گوش‌ها را کر می‌کرد و زمین را در زیر پای‌شان می‌جنبانید، با شتاب و عجله تمام بالای تپه رفتند تا ببینند که چه چیز دیگری مانع کارشان می‌شود ناگاه دیدند که سیل مست و خروشان، سنگلاخ‌های بزرگ را با خود سرازیر کرده است و موج‌هایی که از تصادم سنگلاخ‌ها پیدا می‌شود خود را به ایشان نزدیکتر می‌کند، و کف‌های خاک آلودی که روی آب شنا می‌کند هر لحظه وحشت دیگری در دل‌های‌شان می‌افکند، بالآخره چاره‌ای جز فرار نیافتند و چنان هیبتی در دل‌های‌شان افتاد که از جائزه فراموش کردند. سیل هم وظیفه‌اش را انجام داد عاصم شهید را با خود به نقطه دیگری برد و در کناره‌ای دفنش کرد. اگر شنیده باشید: «دفین الله فی الأرض» «کسیکه خدا او را در زمین دفن کرده است» همین عاصم ابن ثابت است، چون او به پیمان‌ش با خدا وفا کرد خدا نیز وعده‌اش را صادق گردانید.

عمیر ابن ابی وقاص رضی الله عنه

این بار با یکی دیگر از اولیای راستین خدا و شاگردان مکتب پیامبر صلی الله علیه و آله آشنا می‌شویم. مبارزی صادق و مجاهد راستین در میدان جنگ. زد و خورد پایان می‌یابد غنیمت‌ها تقسیم می‌شود، سهمیه‌اش را جدا می‌کنند می‌پرسد: این چیست؟ می‌گویند: این حصه توست، می‌گوید: به خدا سوگند با پیامبر بخاطر غنیمت پیمان نبسته بودم، مال را بر می‌دارد و خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر می‌شود می‌گوید: ای پیامبر! بخدا سوگند با تو بخاطر این چیز بیعت نکرده بودم.

پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: برای چه بیعت کرده بودی؟ گفت: برای اینکه تیر هم به حلقومم بخورد و از پشت گردنم بیرون شود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر با خدا صادق باشی خدا نیز با تو صادقانه معامله خواهد کرد. چند روزی بیش نگذشته بود که جنازه‌اش را بحضور پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: آیا این همان است؟ گفتند: بله، پیامبر فرمود: چون با خدا صادق بود خدا نیز با او صادقانه معامله کرد، سپس برایش دعا کرد و او را دفن کردند. هرکدام آن‌ها آرزو می‌کرد که ای کاش بجای او در قبرش گذاشته می‌شد؛ و ما می‌گوئیم: ای کاش پروردگاران به ما نیز چنین ایمان و اخلاصی عطا کرده و عشق به جهاد و شهادت را در دل‌هایمان زنده می‌کرد.

ای کاش ما نیز چون عمیر می‌بودیم. عمیر ابن ابی وقاص، عمیر خورد سال عمرش ۱۴ سال است جنگ، جنگ بدر است، شورا دائر می‌شود افراد جنگی مشخص می‌شود و بچه‌های کم سن و نابالغ به مدینه باز گردانیده می‌شود، نه به این خاطر که تعدادشان کافی بود، بلکه ذخیره برای فتوحات

بزرگی که در آینده خداوند نصیب مؤمنان خواهد کرد، زیرا این کودکان بزودی رهبران و پیشوایان آینده انقلاب محمدی ﷺ خواهند بود به همین سبب پیامبر بزرگوار اسلام این نونهالان آینده انقلاب را جدا می‌کند، اما عمیر ابن ابی وقاص آخر صف‌ها، پشت سر صحابه پنهان می‌شود، برادرش سعد رضی الله عنه او را از پشت بر روی شانه‌اش بلند می‌کند و جلو پیامبر ﷺ می‌گذارد، وقتی که پیامبر ﷺ سرا پایش را مینگرد یک موی صورتش نیست، جسمش نحیف، و قدش بقدری کوتاه که شمشیرش بزمین کشیده می‌شود، حکم می‌کند که او به مدینه باز گردانده شود، او قبل از آن، اشک از چشمش سرا زیر می‌شود، پیامبر ﷺ پرسید: چرا گریه می‌کند؟ برادرش گفت: بخدا قسم ای پیامبر! برادرم از مدینه خارج شده به جز شهادت هیچ آروزی دیگری نداشته است. خواهش می‌کنم که او را از شهادت محروم نکنی، پیامبر ﷺ چون عشق و علاقه او را به جهاد و شهادت بیش از حد ملاحظه می‌کند برایش اجازه می‌دهد تا در جهاد شرکت کند، معرکه دائر می‌شود، و عمیر جوانمردانه می‌جنگد و ضربات کوبنده و محکمی بر دشمن وارد می‌کند و بالاخره استقبال کنان شهادت را به آغوش می‌کشد، و از اولین شهدای این صحنه بشمار می‌آید، او جنگید و شهید شد، اما نه بخاطر شهرت و جاه و رتبه، بلکه بخاطر خدا، بخاطر دین و قرآن، بخاطر غالب گردانیدن حق بر باطل، و به خاطر بر افراشتن پرچم توحید بر قله‌های اورست و البرز و دماوند و هندوکش، هر قدمی که برداشت و هر لحظه‌ای که شمشیر زد نمایانگر عشق و علاقه سر شارش به حاکمیت قرآن و نابود کردن کفر و نفاق بود.

ام خلد ﷺ

چه می‌شود که در پی آن ام خلد را هم بشناسیم؟ آیا قبلاً نیز نامش را شنیده بودید؟ او نیز مادر با وفا و مربی دیگری از افراد نهضت محمد ﷺ است، این همان ام خلدی است همانند خنساء چهار قربانی‌اش را یکبار به پیشگاه خدا تقدیم می‌کند، قهرمانان و مجاهدان راه حق به او نزدیک می‌شوند. نزدیک می‌شوند تا قبولیت چهار قربانی‌اش را به او تبریک گویند، یکی پیش می‌آید و می‌گوید، خواهر بزرگوام، شهادت فرزندت را به تو تبریک عرض می‌کنم می‌گوید: إنا لله و إنا إليه راجعون. ما از خدائیم و بسوی خدا باز خواهیم گشت. اما از پیامبر ﷺ چه خبرداری؟ دیگری پیش می‌آید و می‌گوید: شهادت همسرت را بتو تبریک می‌گوئیم، گفت: إنا لله و إنا إليه راجعون. اما از پیامبر ﷺ چه خبر داری؟ درین هنگام پیامبر ﷺ خودش تشریف می‌آورد تا چشمش به پیامبر می‌افتد ندای سرورش برمی‌خیزد: «کل مصيبة دونك جليل يا رسول الله!» ای پیامبر خدا، هر مصیبتی که غیر از تو باشد تحملش برایم آسان است.

آری! این محبتی است که با قلب پیامبر پیوند خورده است، و غیر از وجود پیامبر ﷺ نمی‌تواند زندگی کند، لذت زندگی به وجود پیامبر است، سعادت بوجود پیامبر است، راستگاری بوجود پیامبر است، و مادامی که محبت پیامبر در دل‌ها پایدار باشد هر گونه غم و اندوهی به سرور و خوشحالی مبدل می‌شود، برای همین است که از دست دادن پدر و فرزند و برادر و شوهر در یک لحظه برای او آسان می‌نماید.

سربازی گم نام

سخنم را با یاد یکی دیگر از قهرمانان تاریخ پایان می‌دهم. سرباز گم نام، جوانی فداکار، و مبارزی بی‌باک، در غزوه یرموک، غزوه‌ای که رومیان با چهار صد هزار (۴۰۰،۰۰۰) جنگجوی شمشیر بدست با سلاح‌ها و لباس‌های مدرن جنگی در برابر مسلمانان، خیال پهلوانی داشتند، از یک طرف، این طوفان وحشت‌زا همراه با احبار و رهبان‌شان که انجیلها را بر سر نیزه‌ها داشتند پیش می‌آمدند، و از طرف دیگر لشکریان مسلمان قدم‌های پرناز و غمزه و متکبرانه آن‌ها را مراقبت می‌کردند.

صحنه گرم است، ابو عبیده رضی الله عنه و خالد ابن ولید رضی الله عنه بدور لشکر می‌گردند و به آن‌ها درس ایمان و اخلاص و عشق به جهاد می‌آموزند، و چنین خطاب می‌کنند: ای مردم! بشتابید بسوی جنت و ثابت قدم باشید، بشتابید به نعمت‌های جاویدانی که در نزد خدا برایتان مهیا کرده شده، امروز روزی است که به حیات ابدی تان پیوندید، خود را آماده، و شمشیرهای تان را برهنه کنید و دشمنان خدا را بکشید مبادا که از جنگ فرار کنید.

حضرت خالد رضی الله عنه بطرف زن‌ها می‌رود و خطاب می‌کند که: ای خواهران و مادرانم! سنگ و چوب‌هایتان را آماده کنید، و هر کسی که از مجاهدین قصد فرار داشته باشد او را بکشید، در این فرصت زن‌ها صف می‌کشند و با سنگ و چوب‌هایشان آماده می‌شوند و انتظار می‌کشند تا اگر کسی از پدران، و شوهران و فرزندان‌شان قصد فرار از جنگ را داشته باشد او را بکشند.

آری، سرباز گم نام، مجاهد قهرمان با هیکل ناشناس و غبار آلودش پیش می‌رود، کسی او را نمی‌شناسد خود را به قلب لشکر می‌زند، و همین که با

فرمانده دوم لشکر، ابو عبیده همدوش می‌شود با لهجه نرم و محبت آمیزی در گوشش چنین می‌گوید:

ای ابو عبیده، برای پیامبر ﷺ سفارشی نداری؟ ابو عبیده تعجب کنان می‌پرسد: چه فرمودی عزیزم؟ گفت: امروز آروز دارم اولین شهید این میدان باشم، اگر سفارشی داری بگو تا به پیامبر ﷺ برسانم، ابو عبیده تبسم کنان گفت: سلامم را به پیامبر ﷺ برسان و بگو: آن چیزی که خدا به ما وعده داده بود (نصرت و پیروزی اسلام را) دریافتیم.

به هر حال، نبرد گرمی در میان سپاهیان کفر و اسلام درگرفت. و در نتیجه علاوه بر پیروزی اسلام و شکست کفر، سرباز گم نام، مجاهد ناشناس، و حامل پیغام ابو عبیده، به آروزش نایل گردید، و اولین شهید این میدان گردید؛ گرچه او در نزد همه لشکر ناشناس به نظر می‌آمد و اشکی نبود که بخاطر او سرا زیر شود، ولی این مهم نیست، اینکه مردم او را بشناسد یا نه، ارزشی ندارد، زیرا خداوند او را می‌شناسد، ملائکه در آسمان گواهی می‌دهند که او در بهترین طبقات جنت قرار دارد، و اعلی‌ترین درجات بهشت جاویدان را حاصل کرده است. درجاتی که به گواهی خود قرآن پاک فاصله هر کدام تا دیگری چون فاصله آسمان‌ها تا زمین است، پس چه غم دارد، کسی که در بهشت جاویدان قدم می‌زند و چرا ناراضی باشد، کسی که خشنودی خدا را حاصل کرده است، دیگر این شهید از چه چیزی ناراحت باشد، حال اینکه روحش در کالبد پرنندگان سبز جنت جای گرفته و با مشعل‌های فروزان به عرش الهی آویزان است، در هر جای جنت که آروز داشته باشد، سیر می‌کند و از نعمت‌های پرارزش جنت لذت می‌برد، نعمت‌هایی که حدیث قدسی چنین توصیف‌شان می‌کند: «ما لا عین رأّت ولا أذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر»، «خداوند برای بندگان در جنت

نعمت‌هایی مهیا کرده که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و حتی در قلب کسی خطور هم نکرده» نهرهای مختلف نوشیدنی و خوشگوار، قصرهای طلائی، باغ‌های سبز و خرم، میوه‌های رنگارنگ و لذت‌بخش، سایه‌های سرد و ملایم، خدمتگذاران خوش قیافه و خوش اخلاق، حوره‌های بزرگ چشم و بلورگردن، و... و بزرگتر و یا ارزش‌تر از همه، دیدار و ملاقات، و خوشنودی خداوند، که آخرین آروزی هر مسلمانی است. بشتاب بسوی جنت، و آرمانت را فراموش مکن.

﴿فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُرُورِ﴾ [آل عمران: ۱۸۵]. «پس کسی که از آتش دوزخ دور نگه داشته شود و در جنت داخل کرده شود هر آئینه کامیاب است. و زندگانی دنیا با همه لذت‌ها و نعمت‌هایش جز متاع بی‌ارزش و فریب‌دهنده برای انسان، چیز دیگری نیست.»
ای لشکر جنت! گوارا باد بر شما، بوی خوشگوار جنت، حلال‌تان باد نوشیدن‌های خنک و شیرین جنت و...

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته